

سیر تاریخی تفسیر سوره یوسف(ع) با تکیه بر تفسیر سورآبادی و کشف‌الاسرار

حسین آریان^۱

صدیقه سلیمانی^۲

یوسف عالی عباس‌آباد^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۱۳، صفحه ۹۸ تا ۱۱۹ (مقاله پژوهشی)

چکیده

در این مقاله تفسیر یوسف در سیر تاریخی بررسی می‌شود. به سبب محتوای خاصی که دارد در تفسیرهای مختلف، دارای شأن و رتبه خاصی است و مفسران با رویکردها و گرایش‌های گوناگون، آیات سوره را تفسیر و توصیف کرده‌اند. تفسیر سورآبادی از دیدگاه جامعه‌شناسی و تفسیر کشف‌الاسرار از دیدگاه عرفانی، از شاخص‌ترین تفسیرهای پارسی است. دو فرضیه مهم پژوهش این است که اولاً مذهب یا نحله‌های مفسران در تفسیر سوره، جایگاه ویژه‌ای دارد؛ دوم اینکه، سوره یوسف از دیدگاه‌های مختلف جامعه‌شناسی (یا روانشناسی)، ذوقی و عرفانی و عادی تفسیر شده است. روش پژوهش تحلیلی — توصیفی یا تحلیل کلام (Discourse analysis) مفسران است و از دیدگاه نشانه‌معنایی (semantic) و نشانه‌کنشی یا منظورشناسی (pragmatic)، بافت (context) تفسیر بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: تفسیر، سوره یوسف، سیر تاریخی، گرایش‌های تفسیری.

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران:

arian.amir20@yahoo.com

۲. دانشیار دانشگاه پیام نور، ایران: s_solimani79@yahoo.com

۳. دانشیار دانشگاه پیام نور، ایران، (نویسنده مسئول): yosef_aali@yahoo.com

درآمد

سوره یوسف، دوازدهمین سوره قرآن کریم و دارای ۱۱۱ آیه است. بنا به قول اکثر مفسران، تمام آیات آن مکی و به قول محدودی از راویان و مفسران از سوره‌های مدنی است.^۱ یکی از دلکش‌ترین و زیباترین سوره‌هایی است که داستان یوسف (ع) از دوران کودکی تا زمان مرگ (تمنای مرگ^۲) او به تمامی و طبق ترتیب منطقی روایت شده است. از نظر روایت‌پردازی (یا داستان‌پردازی) از استثنای قرآن به شمار می‌رود. به این سبب که احوال و داستان هیچ پیامبری به این طول و تفصیل در هیچ سوره‌ای یک‌جا و طبق ترتیب خاص اتفاقات بیان نشده است. نکته دیگری که درباره سوره یوسف از استثنای مهم قرآنی به شمار می‌رود، روایت مستقیم آن از زبان خداوند است. خداوند در روایت آن از ضمیر «نحن» استفاده کرده است: «نحن نَقُصُّ عَلَيْكَ احسنَ القصص بما اوحينا اليك هذا القرآن و ان كنت من قبله لمن الغافلين» (یوسف: ۳)؛ در حالی که درباره سایر داستان‌ها چنین چیزی وجود ندارد. مفسران، دو قول را درباره شأن نزول این سوره ذکر کرده‌اند: ۱. مسلمانان به نزد حضرت رسول می‌آمدند و از او می‌خواستند از خدا بخواهد که سوره‌ای برای آنان بفرستد که در آن وعید، تهدید، عذاب جهنم، دستورها و امر و نهی‌های شرعی و مسایلی از این قبیل نباشد در قالب قصه باشد و آنان با خواندن آن فرحی در دل‌های خویش احساس کنند. خداوند در برابر این درخواست مسلمانان سوره یوسف را بر پیامبر نازل کرد؛^۲ یهودیان در پیش پیامبر و مسلمانان به وجود داستان یوسف در تورات فخر می‌کردند و به پیامبر طعنه می‌زدند که در قرآن چنین چیزی وجود ندارد و سوال‌های عجیب و غریب درباره یوسف از پیامبر می‌کردند،

۱. بنا به قول کشف‌الاسرار: «بدان که سوره یوسف به قول بیشترین علما، جمله به مکه فروآمده. عکرمه و حسن گفتند این در مدنیات شمرند که جمله در مدینه فرو آمده.» (میبدی، ۱۳۵۷، ج ۲: ۵)؛ «در اینکه این سوره در مکه نازل شده است در میان مفسران بحث و اشکال نیست، تنها از ابن عباس نقل شده که چهار آیه آن (سه آیه نخست و آیه هفتم) در مدینه نازل شده است.» (مکارم شیرازی، ۱۳۶۹، ج ۹: ۲۹۲)

۲. یوسف در پایان از خداوند درخواست کرده که او را در حالی که مسلم است، بمیراند: «ربِّ قَدْ اَتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَ عَلِمْتَنِي مِنْ تَاوِيلِ الْاَحَادِيثِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ اَنْتَ و لِي فِي الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ تَوْفَنِي مُسْلِمًا وَ الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ» (یوسف: ۱۰۱)

خداوند در جواب یهودیان، سوره یوسف را با تمام زیبایی‌های منحصر به فرد، بر دل پیامبر وحی کرد. (رک، عتیق نیشابوری، ۱۳۸۱، ج ۲: ۱۰۹۱)؛ (میبدی، ۱۳۵۷، ج ۵: ۲-۳)

طرح مسأله

داستان یوسف یکی از قصه‌هایی است که از جنبه‌های مختلف از اقبال عام برخوردار شده و الهام‌بخش شاعران و نویسندگان است. این داستان در کنار سایر داستان‌های قرآنی، از همان اوایل قرون اسلامی و پس از نشر و گسترش فرهنگ قرآنی، هم از طریق قرآن و هم از طریق ترجمه و تفسیرهای آن به زبان فارسی، وارد ادبیات فارسی شد. بسیاری از شاعران منظومه‌هایی با عنوان «یوسف و زلیخا» ساختند. در حوزه‌های دیگر فنون ادبی (تشبیه، استعاره، تمثیل، کنایه، تلمیح، مثل و ...) بسیاری از اجزای داستان یوسف مانند: زیبایی، عشق زلیخا، پیراهن، عشق و انتظار پدر، مکر و جفای برادران، چاه، فروش به بهای اندک، جاه و حکومت، جوانی مجدد زلیخا و ... مبنای بسیاری از تصویرهای شعری قرار گرفت که استقصای آنها و شیوه رویکرد شاعران و نویسندگان به این داستان خود موضوع پژوهش دلکش ممتعی است.

ضرورت پژوهش

به سبب اهمیتی که داستان یوسف در قرآن کریم دارد پژوهشی درخصوص نحوه روایت و سیر تاریخی این داستان در تفسیرها بسیار ضروری است. پژوهندگان برای دریافت مشابهت‌ها و اختلاف‌های آن و نحوه روایت مفسران، این موضوع را در تفسیرهای مختلف قرآن با گرایش‌های گوناگون بررسی کرده و به پژوهش در ابعاد مختلف آن پرداخته‌اند.

گرایش‌های تفسیری سوره یوسف

۱. تفسیرهای عرفانی - تأویلی

بعد عرفانی بازتفسیر سوره یوسف یکی از مهم‌ترین گرایش‌های تفسیری مسلمانان است. عرفان و تصوف ارتباط عمیقی با هرمنوتیسم دارد. بینامتنیت، یعنی از ظاهر کلام باید به معانی، وضعیت، اوضاع و احوالی پی برد که هنرمند قصد طراحی چنین فضایی را داشته است. به سخن دیگر، از لابه‌لا و بین متن، معانی و مفاهیم عمیق‌تری را کشف کرد و ظاهر کرد. مایکل ریفاوئر معتقد است بینامتنی، ساز و کار ویژه خواندن متون است. (رک، احمدی، ۱۳۷۸: ۳۲۰)؛ نظام‌شناسی نیز از سویی با دنیای تأویل، تفسیر یا هرمنوتیسم پیوند می‌خورد. برخی از نشانه‌شناسان معتقدند «مسئله اصلی در نشانه‌شناسی این نیست که واژه‌ها چه معنایی دارند، نکته این است که واژه‌ها، چگونه معنی می‌شوند.» (مک کوئیلان، ۱۳۸۴: ۳۰)؛ تفسیرهای عرفانی نیز از این الگوی نقد ادبی یا خوانش متن پیروی کرده، به دنبال معانی‌ای هستند که مد نظر آنان است و سعی دارند از متن و بینامتن، این نوع معانی را استخراج کنند. از طرف دیگر، تفسیرهای صوفیانه، نوعی تأویل شمرده می‌شود. (رک، نوپا، ۱۳۷۳: ۲۷)

تفسیرهای عرفانی قرآن فقط در اختیار تصوف و عرفا نیست. اسماعیلیه و باطنیه نیز به سبب اینکه اعتقاد به نوعی خوانش خاص قرآن دارند از ظاهر آیات عبور کرده، در پی کشف لایه‌های باطنی قرآن هستند. اگر دیدگاه باطنی‌گرای اسماعیلیه را به یکسو نهم، در میان تفاسیر مختلف جهان اسلام به زبان پارسی و زبان عربی، تفسیرهای گوناگونی وجود دارد که یا بر پایه عرفان و تصوف یا تأویل شکل گرفته یا گهگاه گرایشی به تأویل نیز در دارند. بدین جهت در این بخش، تفسیرهایی بررسی شده است که در این رسته قرار دارند؛ اما بعد عرفانی یا تأویلی در تمام این تفسیرها یکسان نیست. تفسیر جارالله زمخشری، از کهن‌ترین تفسیرهای قرآن کریم است. وی در تفسیر سوره یوسف، سعی دارد از سطح ظاهر واژگان داستان عبور کرده به سطح زیرین معنایی یا بینامتن واژگان، عبارتها و جمله‌ها دست یابد و تفسیر عرفانی - عقلی از روایت یوسف انجام دهد. می‌توان گفت دست به تأویل آیات نیز زده است. به عنوان مثال در آیه ۴۳، یوسف خوابی می‌بیند که هفت گاو لاغر، هفت گاو فربه را می‌خورند. در آیات ۴۷-۴۹ این خواب تفسیر شده، درباره هفت سال قحطی در مصر و پس از آن، هفت سال فراوانی و برکت سخن گفته می‌شود. زمخشری گرفتن آب میوه را تأویل به

برکت و فراوانی و از میان رفتن قحطی و گرسنگی کرده است. (رک، زمخشری، بی تا: ۳۲۵)؛ البته نمی توان گفت که تفسیر زمخشری، کلاً برپایه تأویل شکل گرفته است. او به اخبار تاریخی و «زمان» نیز توجه کافی دارد. آیات را تفسیر لغوی کرده و در مواردی که برای خواننده امروزی دست نیافتنی است، اطلاعات ذی قیمتی در اختیار می گذارد. مثلاً نام برادران یوسف را این گونه مطرح می کند: «یهودا، روبیا، شمعون، لاوی، زبالون، یشجر، دینه، دان، نفتالی، جاد، آشره.» (همان: ۳۰۴)

شیخ عبدالرزاق کاشانی، در شرح کتاب تأویلات قرآن حکیم یا تفسیر ابن عربی که براساس تأویل مبتنی بر کشف و شهود نوشته است، نگاه کاملاً عرفانی به متن سوره یوسف دارد. بُعد عرفانی و معرفتی در نگاه او به یوسف و اتفاقاتی که در این سوره افتاده است، بسیار پررنگ است. وی مسایلی که بحث برانگیز است تأمل خاصی داشته و درباره آنها دیدگاه خود را مطرح کرده است. به عنوان مثال، در ماجرای بریده شدن دست های بانوان مصری در مشاهده جمال یوسف (ع)، مرحله عرفانی «محو» را عنوان را کرده، و آن را شاهد خوبی بر بیخود شدن سالک و غرق شدن در وجود معشوق دانسته است: «زان مصر که به دیدار یوسف دست های خود را بریدند، در مشاهده جمال او محو و از خود بیخود شدند و صفاتشان در وی فانی و ناپدید گردید، چون اوصاف خود را درباخته، از خویش بیخبر گشتند که لذت و درد را ادراک نمی کردند؛ اما زلیخا در مقام تمکین به نفس یوسف قیام داشت و یوسف، هیچگاه دست خود را نمی برید.» (کاشانی، ۱۳۹۳: ۴۲۱)

یکی از مهم ترین تفسیرهای قرآن که برپایه تفسیر عرفانی شکل گرفته، کشف الاسرار و عدّه‌الابرار از مهم ترین تفسیرهای فارسی اهل سنت به زبان فارسی است که در سال ۵۲۰ هجری و در دوره سلجوقیان به وسیله رشیدالدین ابوالفضل میبیدی به تحریر درآمده است. این کتاب مدت ها در نتیجه اشتباه حاجی خلیفه به سعدالدین تفتازانی نسبت داده می شد بعدها محققانی از جمله محمد معین آن را به نام تفسیر خواجه عبدالله انصاری شناختند و شناساندند. نام کامل مصنف ابوالفضل احمد بن سعد بن احمد مهریزد المیبیدی است. از این دانشمند بزرگ اسلامی نیز اطلاعات چندانی در دست نیست. وی در فروع، پیرو مذهب شافعی و در مسایل فقهی به نقل آرای او عنایتی خاص داشته است؛ اما در مباحث اصولی دین بر مشرب اصحاب حدیث بوده است که در شناخت اسلام تنها به نقل و سماع آیات و اخبار اتکا می کنند و بس و هرگونه توجیه و تأویل آیات یا استدلال عقلی را در بحث های اعتقادی ناروا می شمرند. (رک، میبیدی، ۱۳۷۴: ۳۲) با وجود گرایش میبیدی به

اصحاب حدیث، نوبت سوم تفسیر او کاملاً تأویلی است. ترجمه‌هایی که میبیدی در نوبت اول تفسیر از آیات قرآنی کرده بسیار دقیق است و تمام واژگان آیه‌ها را دقیقاً در مرتبه خود ترجمه کرده است هرچند این کار مخالف نحو زبان فارسی است و در بسیاری از جمله‌ها تعقیدهای لفظی و معنوی وجود دارد؛ ولی این نوع ترجمه برای رعایت امانت قرآن نزد مفسر بسیار مهم بوده است. یادآوری می‌شود این تفسیر، شرح و بسط تفسیر خواجه عبدالله انصاری (۳۹۶-۴۸۱ ه.ق.) است.

تأویل‌ها و تعالیم عرفانی میبیدی با استفاده از قصه یوسف: داستان یوسف به مناسبت تم (Them) و مضمون خاصی که دارد، دستاویز مناسبی برای عرفا و صوفیه برای تأویل و تعلیمات عرفانی است. موضوع‌های مهمی که میبیدی با استفاده از آیه‌های این داستان تأویل کرده عبارت‌اند از:

۱. قصه عاشق و معشوق، درد عشق. «... سرش آن بود که هر تای موی حمّال عشقی بود حاصل دردی از دردهای یعقوبی اگر نه درد عشق یعقوبی بودی یوسف را با آن موی گوسفند چه کار بودی و چرا دلالی آن خود کردی؟ ای جوانمرد ربّ العزه هفتصد هزارساله تسبیح ابلیس در صحرای لابالی بر باد داد تا آن یک نفس دردناک به حضرت عزت خود برد.» (میبیدی، ۱۳۵۷، ج ۵: ۱۰۴-۱۰۵)

درد یکی از موضوعات و کلمات محوری در عرفان اسلامی است: «یکی از کلمات محوری سخن عطار، کلمه درد است و این درد ربطی به آنچه معادل وجع و الم در زبان عربی است ندارد؛ بلکه مقصود آمادگی روحی انسان است برای پذیرفتن امور ذوقی و حقایق روحانی و چیزهایی که می‌تواند انگیزه کارهای اساسی شود و نیروی حرکت سالک به سوی مقصود گردد.» (عطار نیشابوری، ۱۳۸۳: ۵۶۰)

۲. اقبال یعقوب به کلیت، که با این اعتماد از جزء نیز بازماند یعنی یعقوب اعتماد به کثرت پسران خویش کرد و قوت و قدرت آنان را در حفظ یوسف تکیه‌گاه خویش ساخت که گفته بودند و انا له لحافظون، به سبب تکیه وی به غیر خدا آن را سبب محنت وی ساختند. (رک، میبیدی، ۱۳۵۷، ج ۵: ۲۶-۲۷)

۳. لطف الهی در حق یوسف: تعبیه لطف الهی است در حق یوسف، چاهی که اندر فعر آن چاه با جگری سوخته و دلی پردرد و جانی پرحسرت از بینوایی در حق زارید.» (همان، ج ۵: ۴۱)؛

هجویری «لطف» را این گونه تعریف کرده است: «مراد از لطف تأیید حق باشد به بقای سرّ و دوام مشاهدت و قرار حال اندر درجت استقامت تا حدی که گروهی گفته‌اند که کرامت از حق حصول مراد است و این اهل لطف بوده‌اند.» (هجویری، ۱۳۸۳: ۵۵۲)

۴. نمودن ذره‌ای از زیبایی و واله شدن مردم: میبیدی جمال یوسف را ذره‌ای از زیبایی حق دانسته که عالمیان در برابر این زیبایی طاقت و تحمل دیدار ندارند. (رک، میبیدی، ۱۳۵۷، ج ۵: ۴۲)

۵. یوسف واسطه جمال حق بود: «مشاهده یوسف، یعقوب را به واسطه مشاهده حق بود جلّ جلاله، هرگه که یعقوب، یوسف را به چشم سر بدیدندی به چشم سرّ در مشاهده حق نگرستی پس چون مشاهده یوسف از وی در حجاب شد، مشاهده حق نیز از وی در حجاب شد، آن همه جزع نمودن یعقوب و اندوه کشیدن وی بر فوت مشاهده حق بود نه بر فوت مصاحبت یوسف و آن تحسّر و تلهّف وی بر فراق یوسف از آن بود که آینه خود گم کرده بود نه ذات آینه را، می‌گریست لکن مونس دل خویش را که پس از آن نمی‌دید و بر فوت آن می‌سوخت، لاجرم آن روز که وی را بازدید به سجود درافتاد که دلش در مشاهده حق دید، آن سجود فرا مشاهده حق می‌برد که سزای سجود جز الله نیست.» (همان، ج ۵: ۱۳۹-۱۴۰)

۶. خودبینی: یوسف لحظه‌ای به جمال خود واله شد، لاجرم آن شد که وی را غلام کردند و به بهای بیست درم فروختند!!! (رک، همان، ج ۵: ۴۳)

۷. یوسف بر اساس اختیار خود زندان را انتخاب کرد لاجرم او را با اختیار خود گذاشتند تا روزگار زیادی در زندان ماند همچنین وی برای آزاد شدن از زندان به اسبابی متوسل شد: «... ربّ العالمین او را عتاب کرد ... یا یوسف تو از ما زندان خود خواهی آنگه خلاص از دیگری می‌جویی و جز از من و کیلی دیگری می‌خواهی؟ به عزّت من که خداوندم که تو را در این زندان روزگار دراز بدارم!!!» (همان، ج ۵: ۷۱)

۸. تقدیر و حکمت الله در حق بندگان. (رک، همان، ج ۵: ۱۱۶)

۹. غیرت عشق: خداوند پس از این که یعقوب را این همه به یوسف مشغول می‌بیند غیرت عشقش به جوش می‌آید: «ای یعقوب، نگر تا پس از این نام یوسف بر زبان نرانی و گر نه نامت از جریده انبیاء بیرون کنم.» (همان، ج ۵: ۱۲۸)

۱۰. بوی پیراهن یوسف، نفعه‌ای از نفعات حق بود. این نفعات «متواری وار(پوشیده) در عالم می‌گردند به سینه‌های مؤمنان و موحدان تا کجا سینه‌های صافی بینند و در آن‌جا منزل کنند.» (همان، ج ۵: ۱۳۹) یادآوری می‌شود که مولوی در دفتر اول مثنوی و در داستان پیر چنگی مفصلاً درباره این نفعه بحث کرده است.

ملاحظه می‌شود که اکثر این تأویل‌ها در تضاد کامل با روایت‌ها و تفسیرهایی است که خود میبیدی در بخش دوم تفسیر به آنها استناد کرده است. یادآوری می‌کنیم تأویل‌های میبیدی در کل تفسیر و در این داستان، تماماً مربوط به نوبت سوم تفسیر (بخش عرفانی) نیست وی گهگاه در قسمت دوم نیز که بخش روایی تفسیر است دست به تأویل زده است. به عنوان مثال درباره آیه (یوسف: ۲۴) معتقد به تقدیم و تأخیر است: «در آیت تقدیم و تأخیر است تقدیره: لولا ان رأی برهان ربّه لهم بها و لکنه رأی البرهان فلم یهمّ و این قول اگرچه در اعراب ضعیف است از روی معنی نیکوست و پسندیده از بهر آنک به تعظیم انبیا نزدیک‌تر است و به حال ایشان سزاتر...» و به مناسبت تفسیر روایت‌های چندی نیز نقل کرده است: «ابن عباس گفت: برهان حق آن بود که بر نگرست ملکی بر صورت یعقوب دید که انگشت بر وی می‌گزید و می‌گفت: یا یوسف، یا یوسف! و گفته‌اند جبرئیل را دید که می‌گفت: انت مکتوبٌ فی الانبیا و تعمل عمل السفهاء... و گویند جبرئیل پر خویشت بر پشت یوسف زد تا همه شهوت از وی برفت»!! (میبیدی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۵۰-۵۱)؛ در پایان این بخش تذکر این نکته مهم است که تعصب‌های مذهبی در روایت میبیدی به فراوانی به چشم می‌خورد و تفسیر در سایه سنگین این تعصبات نوشته شده است. او در مواقع مختلف به ردّ آراء دیگران — مخصوصاً معتزله — پرداخته و گهگاه از حمله‌های تند به آنان فروگذار نکرده است. در تفسیر یوسف هم به کرات تعصبات مفسّر در کار تفسیر مداخله کرده و او را به کوبیدن معتزله وادار کرده است. * در تفسیر آیه فاستجاب له ربّه فصرف عنه کیدهن أنّه هو السميع العليم (یوسف: ۳۴) می‌نویسد: «يقال هذه الایه ردّ علی المعتزله الجهمیه فیما یزعمون أنّ الانسان مالک نفسه لا یتحتاج الی عصمه ربّه علی المعاصی و هذا نبی الله یوسف یدعو بصرف کیدهن علماً منه بانّ العصمه هی التي تنجیه و تحول بینة المعصیه فأخبر الله عن اجابه دعوته و صرف عنه کیدهن کما ترى.» (میبیدی، ۱۳۵۷، ج ۵: ۶۴-۶۵)؛ جای دیگر می‌گوید: «فرعون که اضافت ملک و نعمت با خود کرد امام اهل قدرت و اعتزال گشت که گفتند: الطاعه منا لا من توفیق الله و یوسف که اضافت با

حق کرد امام اهل سنت و جماعت گشت که گفتند: کلّ من عندالله. (همان، ج ۵: ۱۵۱)

میبدی خواب یوسف را در نوبت دوم تفسیر، این گونه روایت کرده است: «پس یوسف بر کنار پدر همی بود و یعقوب او را هیچ از بر خویش جدا نکردی و به نزدیک وی بخفتی. پس شبی از شب‌ها خفته بود گویند که شب قدر بود و آدینه که یوسف از خواب درآمد، گونه روی سرخ کرده و ارتعاد بر اعضا وی افتاده، یعقوب او را در برگرفت گفت جان پدر تو را چه رسید؟ گفت: ای پدر به خواب دیدم درهای آسمان گشاده و فروزندگان آسمان همه چون مشعل‌های افروخته و از نور و ضیاء آن همه کوه‌های عالم و بقاع زمین روشن گشته و دریاها به موج آمده و ماهیان دریا به انواع لغات تسبیح‌ها درگرفته. یا پدر مرا لباسی پوشانیدند از نور و کلیدهای خزاین زمین به نزدیک من آوردند، آنگه یازده ستاره را دیدم که از آسمان به زیر آمدند و آفتاب و ماه با ستارگان مرا سجود کردند.» (میبدی، ۱۳۵۷، ج ۵: ۶-۷) ملاحظه می‌شود که قلم میبدی با چه مهارتی خواب یوسف را به تصویر کشیده است. وی تمام امکانات روایت را برای نشان دادن جنبه قدسی و معنوی همچنین فضای به اصطلاح سوررئالیستی، نیز حالت حماسی این خواب به کار گرفته است. مؤلفه‌هایی از قبیل درهای آسمان گشوده شدن، ماهیان دریا به انواع لغات تسبیح درگرفتن، لباسی از نور پوشیدن مخصوص عالم رؤیا است. همچنین به کمک صفت‌های مفعولی (توصیف) گشاده، افروخته، روشن‌گشته، درگرفته، به موج درآمد و ... ایماژهایی را در زبان این روایت به استخدام گرفته که حالت حرکت و جنب و جوش مداوم به آن بخشیده که این نیز از ویژگی‌های اصلی عالم خواب است. از تصرفات دیگر قلم میبدی در این داستان، برخورد یوسف با زلیخا پس از به حکومت رسیدن است. میبدی این قسمت را نیز در نوبت دوم تفسیر ذکر کرده است. از این بند، داستان دلکش عارفانه و صوفیانه می‌سازد که اجزای آن یکی از مبانی مهم آراء صوفیه درخصوص عشق و معشوق است: زلیخا پس از ازدست دادن جمال و مال و بینایی از عبادت بت‌ها خسته و منفور می‌شود و به خدای یوسف و دین او (=اسلام) ایمان می‌آورد دعا کرده، از خدا می‌خواهد حال که با حیل و تدبیر خود، نتوانست به وصال یوسف برسد. خداوند مهر او را بر دل یوسف بیافکند و او را به وصال یوسف برساند. پس از زاری زلیخا، خداوند در دل یوسف می‌اندازد که از زلیخا خبر بگیرد. یوسف با خود می‌گفت: «کاشکی بدانستمی که زلیخا را حال به چه رسید و کجا افتاد تا اگر در حال وی خللی است من با وی احسان کردمی و فساد معیشت وی به صلاح آوردمی

که او را بر من حق هاست.» بالاخره این دو هم‌دیگر را ملاقات می‌کنند زلیخا به یوسف می‌گوید که اسلام آورده است و از وی سه چیز می‌خواهد: بازگرداندن بینایی، بازگرداندن جمال و به زنی گرفتن او. یوسف به حق محمد و آل محمد دعا کرده، از خدا می‌خواهد و هر سه حاجت او را برمی‌آورد. در پایان داستان، میبدی می‌افزاید که زلیخا چندان به عبادت خدا مشغول شد که دیگر عشق و صحبت (آمیزش جنسی) یوسف در دل وی سرد شد. وی در جواب اعتراض یوسف به این سردی خود می‌گوید: «تو را به سه سبب دوست می‌دارم: یکی آن‌که معشوق دیرین منی، دیگر شوی محتشم منی، سوم پیامبر خدای منی جلّ جلاله، لکن آن‌که که در طلب تو بودم از خدمت حق غافل بودم اکنون که او را بشناختم تا از عبادت وی فارغ نباشم با خدمت تو نپردازم.» (میبدی، ۱۳۵۷، ج ۵: ۸۷-۹۰) در روایت و تحلیل میبدی چند مبنای اصلی عرفان عاشقانه در تاریخ تصوف وجود دارد: ۱. طلب و درخواست از جانب عاشق؛ ۲. وسیله‌بودن معشوق زمینی برای درک و ذوق معشوق اصلی یعنی خداوند: «المجاز قنطرة الحقیقه»؛ ۳. سود نداشتن تدبیر و حیل‌های انسانی در برابر تقدیر که از مبانی مهم تفکر اشعری‌ها است و مولوی در داستان شیر و نخجیران در دفتر اول مثنوی تمام و کمال به آن پرداخته است.

تفسیر سوره یوسف یا السنین الجامع للطایف البساتین، اثر احمد بن زید طوسی، از دیگر تفسیرهای صوفیانه پارسی است. ۶۰ فصل دارد. «در هر فصل نگارنده نحست آیه‌ای از سوره را آورده، سپس از قول شیخ‌الامام، شأن نزول و تشابهات آن را بیان می‌کند و به شرح و تفسیر آیه می‌پردازد. آنگاه به سر قصه می‌رود و چون اندک‌ماییه از آن را بیان می‌کند با آوردن لطیفه، مضمون‌هایی عارفانه و دلکش می‌آفریند. گاه بدان بسنده نکرده، اشارات و نظیره‌هایی نیز بر آن می‌افزاید. در متن تفسیر چند بیتی را آورده و در پاره‌ای موارد با نقل حمایتی کلام را زینت می‌بخشد. عنوان‌هایی که در ضمن این تفسیر به چشم می‌خورد از این قرار است: موعظه، لطیفه، نظیره، اشارت، حکایت، عبارت، نظایر، قصه، بساط، خبر، تنبیه.» (عالی عباس‌آباد، ۱۳۸۷: ۵)؛ از دیدگاه بلاغت، یکی از نغزترین و زیباترین تفسیر پارسی است، جناس و سجع، بیشترین سهم را دارد و کلام را موزون کرده است. یکی از مهم‌ترین یا شاخص‌ترین ویژگی تفسیر سوره یوسف، ارادت به حضرت علی (ع) و نوعی شیعه‌گرایی است. هرچند احترام و اکرام امام علی در نزد اهل سنت نیز به فراوانی دیده می‌شود؛ اما در این تفسیر حضرت علی (ع) از جایگاه و سیمای خاص

برخوردار است. به عنوان نمونه به این مورد توجه شود: «علی مرتضی کرم الله وجهه روایت می کند آن روز کی سید ما را علیه الصلوه و السلام در غطای أخذ دندان بشکستند او ردای خویش پیش دهن داشت. گفتم: یا سید ردا می خون آلوده شود. گفت: خون بر ردا شود بهتر است از آن کی به زمین شود. گفتم: چرا؟ گفت: زیرا کی اگر بر ردا شود آبش بشوید و اگر بر زمین شود هرگز نبات نرود. ردا خون آلوده شود بهتر از آنک حلق خدا از نبات بی بهره شوند.» (طوسی، ۱۳۷۴: ۳۳۵)

البته زید طوسی به مناسبت بعضی آیات به رد معتزله و اعتقادات آنان پرداخته است. از جمله در فسی سی و نهم در جریان تعریف خواب ملک می گوید: «ریان بن الولید کافر بود. دانست کی خیر و شر و نفع و ضرر از خداست و معتزله قدم در راه دعوی ایمان دارند و می گویند خیز از خداست و شر از ماست. پس آنجا کی احتیاط و نظرست معتزله از کافر بدتر است.» (همان، ۴۲۱)

حقی برسوی نیز تفسیر عارفانه ای از ماجرای یوسف، زندانی شدن در چاه و رسیدن به مقام عزیزی مصر دارد. (رک، حقی برسوی، بی تا، ج ۴: ۲۹۶-۳۰۲)

۲. تفسیرهای جامعه شناختی - عقلانی

دومین گروه تفسیرهای فارسی، جامعه شناختی یا عقلانی هستند. یعنی از عرفان، تصوف و تأویل هیچ بهره ای ندارند و نویسندگان آنها، از تندروی های ایدئولوژیکی، فرقه ای و شبیه اینها پرهیز کرده، در صورت اتکاء به آراء مشایخ یا فرقه های مختلف، جانب احتیاط را مراعات کرده، از تندروی و حمله به آراء دیگران ابا کرده اند. تفسیر معروف به سوراآبادی، تألیف ابوبکر عتیق نیشابوری متوفی به سال ۴۹۴ هجری قمری، یکی از کامل ترین تفسیرهای قرآن به زبان فارسی است. این تفسیر بر اساس شواهد موجود پس از ترجمه تفسیر طبری تألیف شده به سال ۳۵۰ هجری و تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم معروف به تفسیر اسفراینی تصنیف شاهفور عمادالدین ابوالمظفر طاهر بن محمد اسفراینی متوفی به سال ۴۷۰، سومین تفسیر فارسی از نظر پیشینگی است. از ابوبکر عتیق نیشابوری اطلاع بسیار کم و به صورت پراکنده در چند کتاب از قبیل کشف الظنون، انیس الثائین، وجوه القرآن جیش تغلیسی و تاریخ گزیده وجود دارد. در نسخه عکسی «کتاب السیاق» تألیف ابوالحسن عبدالغافر بن اسماعیل فارسی، متوفی به سال ۵۲۷ که ذیلی بر «تاریخ حاکم» در «تاریخ نیشابور» است درباره عتیق نیشابوری آمده است: «عتیق بن محمد السوربانی، ابوبکر شیخ الطائفه ابی عبدالله فی عصره بنیسابور، صوام بالنهار قوام باللیل، عابد مجتهد فاضل توفی

فی صفر سنه اربع و تسعین و اربعمائه. از این مختصر علاوه بر سال فوت ابوبکر عتیق که ۴۹۴ بوده است تعلق وی به نیشابور نیز تأیید می‌شود چون مقصود از «ابی عبدالله» همانا ابو عبدالله محمد بن کرام سجستانی است. کرامی بودن صاحب این تفسیر نیز معلوم می‌گردد. (عتیق نیشابوری، ۱۳۴۷: سیزده)؛ شفیع کدکنی نیز عتیق نیشابوری را از طرفداران کرامیه شمرده است. (رک، محمدخانی، ۱۳۷۶: ۴۴۰-۴۴۱) البته عتیق نیشابوری در جاهای گوناگون و به مناسبت مقال، سخنانی را به روایت محمد بن هیصم و یا مستقیماً از محمد بن کرام نقل کرده است. وی سنی طرفدار کرامیه و میبدی سنی شافعی بوده است. یادآوری می‌شود که پس از تسلط فقه شافعی و کلام اشعری، شافعیه و اشاعره قدرت مطلقه خراسان - محل زندگی و فعالیت کرامیان - شده، به دشمنان خونی آنان تبدیل شدند و از بین بردن آثار فکری و فرهنگی کرامیه و ساختن انواع تهمت‌ها و جعل آراء آنان را از واجبات شرعی خود می‌شمردند. (رک، محمدخانی، ۱۳۷۶: ۴۴۰-۴۴۱)؛ یادآوری می‌شود که در این تفسیر روایت‌های جعلی موسوم به اسرائیلیات راه یافته است و به مناسبت وجود داستان یوسف در تورات^۲، تعداد اسرائیلیات در این سوره به مراتب بیش از بقیه سوره‌های قرآن است.^۳ به عنوان مثال عتیق نیشابوری می‌نویسد: دایه زلیخا برای جلب عشق یوسف به زلیخا به وی توصیه می‌کند که بت‌خانه و در اصل خانه‌ای برای یوسف بسازد دیوارهای آن از رخام سپید باشد و نقش آن، تصویر یوسف و زلیخا درحالی‌که یکدیگر را در آغوش گرفته‌اند، باشد. زلیخا چنین خانه‌ای را می‌سازد. دریده شدن پیراهن یوسف در آن خانه (قیطون) اتفاق می‌افتد. (رک، عتیق نیشابوری، ج ۲: ۱۱۲۵-۱۱۲۶) بدیهی است که این نیز از اسرائیلیات و یادگاری از الفیه‌ها و شلفیه‌ها است.

عتیق نیشابوری به زبان زیبای پارسی و به تفصیل درباره آیات سوره یوسف شرح و تفصیل داده و درباره شأن اجتماعی آن سخن گفته، اکثر روایت‌ها و احادیث را به فارسی گزارش کرده است. در روایت عتیق نیشابوری، آزاداندیشی محسوسی وجود دارد و مفسر سعی کرده است به دور از هر نوع تعصب فکری، جریانی و نحله‌ای، خود تفسیر را شرح و توصیف کند. هیچ‌نوع حمله‌ای به مذاهب

۱. درخصوص کرامیه و فعالیت و قلع و قمع آنان در نیشابور، (رک، باسورث، ۱۳۷۸: ۱۸۷-۱۹۱)

۲. داستان یوسف در چهارده فصل از سفر پیدایش (از فصل ۳۷-۵۰) مفصلاً ذکر شده است. (رک، مکارم شیرازی،

۱۳۶۹، ج ۹: ۲۹۴)

۳. برای اطلاع بیشتر درباره اسرائیلیات در کشف‌الاسرار، به مقاله «نگین سلیمان» از دکتر عبدالوهاب شاهرودی مندرج

دریادنامه ابوالفضل رشیدالدین میبدی، جلد دوم، به کوشش دکتر مهدی ملک‌ثابت مراجعه شود.

دیگر و یا حتی اصرار در به کرسی نشاندن آراء مفسر و هم‌فکرانش وجود ندارد و حتی زمانی که روایت‌هایی را از محمد بن کرام در تفسیر آیه‌ای ذکر می‌کند به نقل جمله «بهرت و یا نیکوتر است» بسنده می‌کند. عتیق نیشابوری، در آغاز تفسیر سوره یوسف، حروف مقطعه را معنی کرده است: * الر تلک آیات الکتاب المبین (یوسف: ۱)؛ با ذکر مأخذ «گفته‌اند» نوشته است: «سوگند به آلائی من با یعقوب و لطف من با یوسف و رحمت من بر برادران یوسف» (عتیق نیشابوری، ۱۳۸۱، ج ۲: ۱۰۹۰) به تفسیر این آیه نیز دقت شود: * ولقد هممت به و هم بها لو لا ان رأی برهان ربی (یوسف: ۲۴) این آیه از متشابهاات قرآن است. (رک، معرفت، ۱۴۱۶، ج ۳: ۴۳۰) مفسر پس از نقل قول‌های مختلفی در خصوص «همت» زلیخا و «هم» یوسف، می‌گوید: «محمد هیصم رحمہ اللہ گفتی: از قول‌ها که گفته‌اند در معنی همت به و هم بها، قول محمد بن کرام نیکوتر و بهتر است که گوید همت به هم الاراده و هم بها هم حدیث النفس، هم زلیخا هم قصد و ارادت بود و هم یوسف هم اندیشه بود از آن فراتر نشد زیرا که گفت و ما ابری نفسی ان النفس لآماره بالسوء الا ما رحیم ربی.» (عتیق نیشابوری، ۱۳۸۱، ج ۲: ۱۱۲۹) و در تفسیر آیه «و ما ابری نفسی...» آن را تکرار می‌کند. (رک، همان، ج ۲: ۱۱۴۷)؛ رأی عتیق در خصوص تنزیه و عصمت انبیا و مصادیق آن در این تفسیر کاملاً مشهود است. عتیق متن وثیقه‌نامه‌ای را به زبان فارسی نقل کرده است که هنگام فروش یوسف، روبیل (یکی از برادران یوسف) نوشته و به مالک ذعر خزاعی داده بود. این نامه با «بسم‌اله ابراهیم» شروع شده است. (رک، همان، ج ۲: ۱۱۱۲)؛ علاوه بر این هنگام برگرداندن برادران یوسف برای آوردن بنیامین نزد یوسف، عتیق نیشابوری از نامه‌ای سخن گفته که یوسف به یعقوب نوشته و از احوالات وی و سبب پیری او در جوانی پرسیده و تأکید کرده است که جواب آن را بر دست بنیامین بفرستد. جواب یعقوب به این نامه نیز به فارسی نقل شده است. در قسمتی از آن آمده است: «... اما گوژی پشت من از جدایی آن قره‌العین و غمگسار دل من و چشم و چراغ من یوسف است که از وی جدا ماندم، عیش بر من منغص گشت. زندگانی من تلخ بود، اما تاریکی چشم و نابینایی من از بسیاری گریستن من است بر فراق روشنایی چشم من یوسف ... در همه جهان غمگسار من این کودک است بنیامین ... زنه‌ار زنه‌ار که بر این ضعیف اندوهگن زنه‌ار بخوری و بر من رحمت کنی تا خدا بر تو رحمت کند و او را با من فرستی ...» (همان، ج ۲: ۱۱۶۰-۱۱۶۱) این دو متن مذکور از نظر فن نامه‌نگاری در زبان فارسی از اهمیت بسیاری برخوردار است.

تفسیر عتیق نیشابوری، در حوزه جامعه و زندگی عادی مردم، به دور از هر نوع تأویل یا تفسیرهای فراواقعی است. مفسر — بدون در نظر گرفتن اندیشه‌های کرامیه و برخی از نظریات تندروانه فرقه‌ای — تفسیر را در متن جامعه و باتوجه به سطح اندیشه مردم، با واژگان شفاف و به دور از تعقیدهای لفظی و معنوی با تعبیدهای و تأویل‌های صوفیانه نوشته است. مثلاً هنگام سفر بنیامین به مصر و فرقت یعقوب ساکن کنعان به پسرانش می‌گوید: «ای پسران من گر بنیامین را ضایع کنید باز مبینیدا روی نبی عربی امی هاشمی را که نامش محمد بود و امشش بیشترین همه امتان بود و مقامش برترین همه مقام‌ها بود و شفاعتش بزرگ‌ترین همه شفاعت‌ها و درجش بلندترین همه درجات است. ایشان در پذیرفتند گفتند: مبینما روی او را گر عهد بشکنیم و خدای بر این گواه است.» (همان، ج ۲: ۱۱۶۰)؛ و دست آخر عتیق نیشابوری سبب محنت‌های یعقوب را در پایان داستان بر شمرده است: «روزی یعقوب بزغاله‌ای را در پیش مادر بکشت، خدای تعالی آن را از وی نپسندید وی را به درد فراق فرزند مبتلا کرد تا عبرت گیرد و گفته‌اند سبب محنت یعقوب آن بود که وقتی برده‌ای خرید فرزند را از مادر جدا کرد آن مادر به درد دل بگریست، خدای تعالی آن را از یعقوب نپسندید وی را به درد جدایی فرزند مبتلا کرد.» (همان، ج ۲: ۱۱۸۳-۱۱۸۴)

تفسیر محمد بن مسعود عیاشی، به داستان و ماجرای که بر یوسف پیامبر می‌گذرد، اهمیت بیشتری داده و با نکاتی که مطرح کرده، محلی برای بحث و تنازع دیده نمی‌شود. به سخن دیگر، وی با نگاهی به منابع روایت صحیح، به اهمیت داستان و موضوع کانونی آن توجه کرده است. وی به ذکر برخی از اجزاء داستان اقدام و سعی کرده است به صورت روشن، اتفاقات و ماجراها را شرح دهد. در آیه ۳۱ سوره یوسف واژه «مُتَّكًا» وجود دارد که به دو صورت: مُتَّكًا (چاقو) و مُتَّكًا (تکیه‌گاه، بالش) خوانده شده و بحث‌ها یا مناظره‌های فراوانی را موجب گشته است. در تفسیر عیاشی، این لغت، «چاقو» خوانده شده و بر این اساس، تفسیر آیه انجام یافته است: «زلیخا برای آنان خوراک و مجلسی فراهم کرد و در مقابل‌شان ترنج نهاد و به هریک چاقویی داد.» (عیاشی، ۱۴۱۱، ج ۲: ۱۸۶)

عیاشی در تفسیر آیات، از احادیث معتبر نیز بهره فراوانی برده است. به‌عنوان مثال در خصوص وضعیت یوسف در پیشگاه پدرش و برتری او بر دیگران برادرانش، بحث روانشناسی - جامعه‌شناسی کرده، «محافظت» را علت اصلی محبت فراوان یا برتری‌بخشیدن او را بر دیگران بیان کرده است. (رک، همان، ج ۲: ۱۶۶)؛ یادآوری می‌شود در آیه ۱۸ سوره یوسف، به‌صراحت بیان شده است که

تبعیض یعقوب (ع) و حسادت برادران، موضوعی بی‌اساس است و شیطان آنان را تحریک کرده است: *وَجَاؤُوا عَلٰی قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسُكُمْ اَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيْلٌ وَاللّٰهُ الْمُسْتَعٰنُ عَلٰی مَا تَصِفُوْنَ*. (یوسف: ۱۸)

در ذیل آیه «اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم» (یوسف: ۶۲)، جزئیاتی از شیوه برخورد یوسف با برادرانش، برپایی میهمانی و شناخت برادر کوچک‌تر و نشانیدن او در پهلوی خود می‌نویسد یوسف به کارگزار خود دستور داد پیمانه (= کیل) را در وسایل او قرار دهند. (رک، عیاشی، ۱۴۱۱، ج ۲: ۱۸۳) و بحث مفصلی درباره گم‌شدن پیمانه و دزدی آن کرده است.

در تفسیر ثعالبی نیز مانند عیاشی، جایی برای بحث و مناظره دربارهٔ واژگان و نظر قطعی مفسر دربارهٔ هریک از آنها وجود ندارد. ممکن است دربارهٔ آیات مختلف سوره یوسف، نظریات یا تأویل‌ها و تفسیرهای مختلفی وجود داشته باشد و ثعالبی بدون طرح نظر خود، برخی از آنها را مطرح کرده، سپس به شرح و تفسیر آیات پرداخته است. البته یک نکته مهم شیوه تفسیر ثعالبی، واردشدن به جزئیات اصول قانون در مصر کهن و شیوه مجازات، پاداش یا نحوه برخورد کارگزاران با مجرمان است. دربارهٔ اتهامی که به برادران یوسف وارد شده بود، دربارهٔ مسایل مختلف جامعه و مجازات بنیامین بحث کرده است. (رک، ثعالبی، ۱۴۱۸، ج ۳: ۳۳۹)

فیض کاشانی، استدلال و عقل را مهم‌ترین تکیه‌گاه تفسیر قرآن و تفسیر سوره یوسف دانسته (رک، فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۳: ۳۰-۳۶) و از این دیدگاه، مسایل، حکایت یا احباری را صحیح می‌داند که برپایهٔ عقل و استدلال فلسفی باشد. روایت، درایت، نقل و عقل در تفسیر «الصفائی» فیض کاشانی از مهم‌ترین ارکان تفسیر به شمار می‌رود. البته وی به تفسیر لغوی اهمیت فراوانی می‌دهد و در نقل اخبار یا استدلال به «تفسیر بیضاوی» نیز اهمیت داده، از نظریات آن بهره می‌برد.

نکته مهمی که در تفسیر الصفائی موجود است، نفوذ برخی از اسرائیلیات و روایات ضعیف در تفسیر آیات است. مفسر گاهی دست به تأویل آیات نیز زده است. مثلاً در داستان هاروت و ماروت که در سوره بقره عنوان شده است، به گرایش به شهوت و در چنگال نفس افتادن دو فرشته تأکید کرده، هاروت و ماروت را به «روح» و «قلب» و اسیرشدن آنها در چنبرهٔ جادو تأویل کرده است. (رک، همان، ۱۴۱۵، ج ۱: ۱۳۰)؛ در تفسیر سوره یوسف هم برخی از اسرائیلیات در تفسیر وی راه یافته است.

شیوه تفسیری امام فخر رازی نیز همین‌گونه است. وی با تفصیل فراوان، سعی کرده است با اتکاء به مسایل جامعه‌شناسی و گفتگو یا دیالوگی که میان یوسف و برادران ایجاد کرده، تفسیر را به صورت اتفاقی زنده و باورپذیرتر بیان کند. (رک، فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۸: ۴۸۱-۴۸۸)

جامی در تفسیر خود، نظریه‌های مختلفی که درباره حوادث درون داستان وجود دارد، بازگو کرده است: «بعضی گفته‌اند یوسف ده روز در چاه بود و بعضی گفته‌اند هفت شبانه‌روز و بعضی سه شبانه‌روز گفته‌اند.» (جامی، ۱۳۷۶: ۱۹۷)؛ وی با اتکاء به اخبار، احادیث یا نقل قول‌های مورد اعتماد خود، لایه‌های مختلف داستان را شکافته و تفسیر روشن‌تری از متن به دست می‌دهد.

۳. تفسیر فردی یا ذوقی

در مقابل این نوع تفاسیر، تفسیرهای دیگری نیز وجود دارد که فقط دیدگاه یا خوانش مفسر را درست دانسته و نظریات دیگران را رد کرده است. در همین موضوع «مُنْكَأ»، طبری، نظریات مختلف فقها، لغویان و مفسران را آورده و شائبه خاصی در درک درست متن ایجاد کرده است. مقصود از شائبه، این است که با صراحت اشاره نمی‌کند که کدام‌یک از نظریات درست است یا نزدیک به رأی اوست. و نمی‌توان نظر دقیق یا قطعی طبری را در برخی از موارد دانست. (رک، طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۲: ۱۱۹-۱۲۰)؛ البته معنی «سکین: چاقو» را مناسب‌تر دانسته است. (رک، همان، ج ۴: ۱۲۰)

طبرسی در تفسیر خود به راویان مختلف و روایت آنها اهمیت فراوانی داده است. جمع‌آوری نظر راویان فروان و تأکید بر نظر آنان - مثلاً درباره سم‌موضوع، معنی یک‌واژه، تأویل یا تحلیل یک آیه و موارد شبیه اینها - می‌تواند شیوه تفسیر شیخ طبرسی باشد. او سعی نمی‌کند نظر فردی خود را درباره موضوعی به طور قطع و یقین مطرح کند، بلکه با ارائه روایات صحیح، معنی درست و مناسب واژه‌ها، عبارات یا آیات را مطرح می‌کند. به عنوان مثال درباره دیدار زنان مصر و یوسف (ع) و تدبیر زلیخا درباره علت عشق خود به یوسف پیامبر، طبرسی معانی مختلفی که در تفاسیر درباره یک واژه مطرح کرده، عنوان کرده است. بنا به قول راویان، برخی را درست و برخی را نادرست قلمداد کرده، سعی دارد خوانش درست و متقنی از آیات داشته باشد. (رک، طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵: ۳۴۹)؛ البته مؤلف تفسیر مجمع‌البیان فی تفسیرالقرآن گاه عنایتی به تفسیرهای نیمه‌عرفانی نیز دارد. در تفسیر «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ.» (یوسف: ۲۴)؛ می‌نویسد: و آن زن قصد او کرد و یوسف نیز قصد آن زن را کرد اگر

ندیده بود برهان پروردگار خویش را. اینچنین شد تا بدی و گناه را از وی دور کنیم که به راستی وی از بندگان برگزیده و خالص ما بود. (طبرسی، ۱۳۵۰، ج ۱۱: ۱۹۲)

تفسیر دیگر فضل بن حسن طبرسی نیز بر همین منوال است. در *جوامع الجامع*، *سوره یوسف* را خوانده، از دیدگاه لغوی بررسی کرده، سپس درباره نکات خاص *سوره* توضیح داده است. به عنوان مثال درباره آیات ۹۴ تا ۹۸ یوسف می نویسد: هنگامی که کاروان از مصر جدا شد، پدر آنها گفت: من بوی یوسف را درمی یابم. اگر مرا به نادانی و کم عقلی نسبت ندهید. گفتند: به خدا قسم که تو در همان گمراهی قدیم هستی. اما وقتی که بشارت دهنده آمد آن پیراهن را به صورت او افکند و بینا شد و گفت: آیا به شما نگفتم من از خدا چیزهایی می دانم که شما از آن بی خبرید؟ فرزندان یعقوب گفتند: ای پدر از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم. پدر گفت: به زودی برای شما از پروردگارم طلب آمرزش می کنم که اوست بسیار آمرزنده. (طبرسی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۲۴۶)

تفسیر قطب، بیشتر به معنی لغوی واژگان و جمله ها اهمیت داده، بر زیرساخت الگوی متن تأکید فراوانی دارد. در آیه ۱۳ *سوره یوسف* به کودک بودن او اشاره شده است. قطب درباره سن یوسف می نویسد: «وی همچنان کودک است و سال از چهارده نمی گذرد.» (قطب، ۱۴۲۵، ج ۴: ۲۰۱۵)

اطلاعات تاریخی مهمی نیز در تفسیر وی دیده می شود. درباره عزیز مصر معتقد است وزیر بزرگ مصر یا عالی ترین مقام در امور سیاسی مصر بود. (رک، همان، ج ۴: ۱۹۷۸)

نتیجه

سورة یوسف از زیباترین سوره‌های قرآن کریم، درباره یکی از پیامبران و ماجراهایی است که از او سراغ داریم. ماهیت این داستان یا ماجرا، تاریخ وقوع این اتفاقات، واکنش یوسف، پدر یوسف — حضرت یعقوب (ع) — سرزمین کنعان، مصر و پادشاهان مصر که مقارن یوسف پیامبر بودند و مسایل دیگر، به صورت یک مجموعه منسجم و منظمی شکل گرفته و پیرنگ داستانی - اتفاق واقعی در زندگی یک شخصیت تاریخی — را تشکیل می‌دهد که دارای کاراکترها یا شخصیت‌های مختلف با اکت (act)ها یا کنش‌ها و واکنش‌های مختلف است. اینهمه فقط درباره یک پیامبر اتفاق افتاده و از همین رهگذر، گرایش‌های گوناگونی در شرح و تفسیر آن به وجود آمده است. در نمونه‌هایی که به عنوان منابع اصلی مطالعه در متن پژوهش اشاره کردیم، مشخص است که گروهی از دیدگاه لغوی، مفهومی و ترجمه‌ای و ارائه اطلاعات فقهی و حقوقی و شرعی تفسیر کرده‌اند. گروهی دیگر رکن جامعه‌شناختی — یا روانشناختی — و عقلانی را ملاحظه نظر قرار داده و این گزینه را بهترین روش تفسیر سوره قرار داده است؛ اما مهم‌ترین گرایش به یوسف، بُعد عرفانی و صوفیانه‌وار است و راه تأویل و هرمنوتیک را به تفسیر باز کرده است. تصرف‌های عرفانی، بلاغی و حکمی فراوانی در تفسیر و آیات کرده‌اند و همان‌طوری که عرفان و تأویل حکم می‌کند تفسیر کرده‌اند؛ اما تصرف‌هایی در تفسیر عقلانی دیده نمی‌شود. شاید تنها جایی که می‌شود به عنوان تصرف عتیق نیشابوری در داستان یوسف به شمار آورد، تفسیر «احسن القصص» آیه سوم است. وی در تفسیر آن اشاره به مباحثه کلامی و محل اختلاف شدید مسلمانان بر سر آن موضوع، یعنی مسئله مخلوق یا نامخلوق بودن قرآن کرده است: «جواب گفته‌اند این را احسن القصص خواند زیرا که نامخلوق است، بر این قول همه قرآن نامخلوق باشد زیرا که نامخلوق است.»^۱ (عتیق نیشابوری، ۱۳۸۱، ج ۲: ۱۰۹۱)؛ البته وجود

۱. این مسئله از مباحث کلامی و محل اختلاف شدید مسلمانان است. اشعریان معتقد به قدیم بودن قرآن و معتزله معتقد به حادث بودن آن بوده‌اند، کسانی نیز آن قدر در این موضوع افراط کرده‌اند که جلد و اوراق قرآن را نیز قدیم شمرده‌اند. استاد فروزانفر در تعلیقات معارف بهاء ولد مفصلاً در این باره سخن گفته است، (رک، خطیبی بلخی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۲۵۱-۲۵۲)؛ شفیعی معتقد است «طرفداران خلق آن گویا متأثر از یهود بوده‌اند و طرفداران ازلیت آن متأثر از عقاید مسیحیان که کلمه را ازلی می‌دانسته‌اند.» (مقدسی، ۱۳۷۵: ۹۷۹) محدث یا قدیم بودن قرآن از مسایلی است که مسلمانان بر سر آن

تأویل یا عرفانی خواندن متن، دلیل یا علت مصادره به مطلوب سوره یا راه یافتن اغلاط یا سوء تفسیر نیست؛ اما نوعی بازخوانی یا بازتفسیر زیبایی از داستان یوسف به دست داده‌اند که یک هزاره و سده‌هاست که تکیه‌گاه شعر و ادب ایران و جهان شده است و هر شاعر و هنرمندی با دید نو، تصویر جدیدی از این فراق، عشق، دلداگی، عفت و تنزیه و پیروزی می‌آفریند. در پایان به این نکته باید واقف بود که آنچه در تفسیرها اهمیت دارد در درجه اول رعایت امانت در ترجمه قرآن به زبان فارسی (یا عربی) و در درجه دوم بعد عرفانی آن است ولی در برخی تفسیرها، ترجمه و نقل داستان‌های قرآنی به زبان فارسی از اهمیت بیشتری برخوردار است. طبیعی است که این دو دیدگاه متفاوت، این داستان را در بررسی آنان متفاوت کرده است.

خون‌ها ریخته‌اند به خصوص در دوره خلافت مأمون تا عهد الواثق بالله خلیفه عباسی. سیوطی یک نمونه از این خون‌ریزی‌ها را در دوره خلافت الواثق بالله نقل کرده است. (رک، سیوطی، ۱۴۰۹: ۳۴۰-۳۴۱) شفیع‌کدکنی نوشته است که اختلاف بر سر مسئله به حدی رسیده بود که متوکل به مردم بغداد نامه‌ای نوشت که بر سر منبرها آن را خواندند مبنی بر این که مردم بحث و جدل درباره قرآن را رها کنند و هرکس سخنی درباره مخلوق بودن یا نبودن قرآن بگوید، خونش حلال است. (رک، مقدسی، ۱۳۷۵: ۹۷۹) خاقانی نیز در یکی از خطاب‌های خود به آفتاب در منظومه ختم‌الغرایب می‌گوید:

فردان چارند و مملکت دو	بزدان و قران و کعبه و تو
هر چار مرادبخش جان‌ها	دو محدث و دو قدیم از آن‌ها
هم کعبه و هم تو بی‌نظیرید	در شیب و فراز ناگزیرید

(خاقانی، ۱۳۸۶: ۱۱۵)

یادآوری می‌شود که میبدی نیز در تفسیر خود ضمن خبری به آن اشاره کرده است: «القرآن کلام الله لیس بمخلوق»

(میبدی، ۱۳۵۷، ج ۲: ۶۰۴)

منابع

۱. احمدی، بابک (۱۳۷۸)، ساختار و تأویل متن، تهران، مرکز.
۲. باسورث، کلیفورد ادموند (۱۳۷۸)، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.
۳. ثعالبی، عبدالرحمن بن مسعود (۱۴۱۸ق.)، تفسیر الثعالبی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۴. جامی، نورالدین (۱۳۷۶)، گزیده هفت‌اورنگ، تلخیص، مقدمه و شرح کرامت‌الله تفنگدار، تهران، علمی و فرهنگی.
۵. حاج خلیفه، مصطفی بن عبدالله معروف به کاتب چلبی (۱۳۶۰/۱۹۴۱)، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، عنی بتصحیحہ محمد شرف الدین یالتقا والمعلم رفعت بیگلہ الکلیسی، استانبول.
۶. حقی برسوی، اسماعیل بن مصطفی (بی‌تا)، روح‌البیان، بیروت، دارالفکر.
۷. خاقانی شروانی (۱۳۸۶)، ختم‌الغرایب، مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر یوسف عالی عباس‌آباد، تهران، سخن.
۸. خطیبی بلخی، محمد بن حسین (۱۳۷۲)، معارف بهاء‌ولد، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، طهوری.
۹. الزمخشری، أبوالقاسم جارالله محمد بن عمر (بی‌تا)، الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، بیروت، دارالمعرفه.
۱۰. سیوطی، جلال‌الدین (۱۴۰۹)، تاریخ الخلفاء، تصحیح قاسم الشماعی الرفاعی - محمد العثماني، بیروت، دارالقلم.
۱۱. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصرخسرو.
۱۲. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۵۰)، ترجمه تفسیر مجمع‌البیان. ترجمه حاج شیخ حسین نوری همدانی، تصحیح و تنظیم محمد موسوی دامغانی، ج ۱۲، تهران، فراهانی.
۱۳. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۴)، جوامع الجامع، ترجمه احمد امیری شادمهری، با مقدمه واعظ-زاده خراسانی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۱۴. طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲ق.)، جامع‌البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفه.
۱۵. الطوسی، تاج‌الدین ابوبکر احمد بن زید (۱۳۵۶)، الستین الجامع للطایف البساتین، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۶. عالی عباس‌آباد، یوسف (۱۳۸۶)، بررسی تفسیر سورآبادی از نظر واژگان، زبان، بلاغت، سمنان، دانشگاه پیام نور سمنان.
۱۷. عطار نیشابوری (۱۳۸۳)، منطق‌الطیر، مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی،

تهران، سخن.

۱۸. عیاشی، محمد بن مسعود (۱۴۱۱ق.)، تفسیر العیاشی، بیروت، مؤسسه‌الاعلمی للمطبوعات.
۱۹. فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق.)، التفسیر الکبیر- مفاتیح الغیب، بیروت، دار التراث العربی.
۲۰. فیض کاشانی، محمد بن مرتضی (۱۴۱۵ق.)، الصافی، تهران، مکتبه الصدر.
۲۱. قطب، سید (۱۴۲۵ق.)، فی ظلال القرآن، بیروت، دارالشرق.
۲۲. کاشانی، عبدالرزاق (۱۳۹۳)، تأویلات قرآن حکیم مهوور به تفسیر ابن عربی، ترجمه سیدجواد خاشمی علیا، تهران، موبی.
۲۳. محمدخانی، علی اصغر [گردآورنده] (۱۳۷۶)، درخت معرفت (جشن نامه استاد عبدالحسین زرین کوب)، تهران، سخن.
۲۴. مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲)، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر.
۲۵. معرفت، محمدهادی (۱۴۱۶ق.)، التمهید، قم، موسسه النشر الاسلامی.
۲۶. مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۷۴)، آفرینش و تاریخ، ترجمه دکتر محمدرضا شفیع کدکنی، تهران، آگاه.
۲۷. مکارم شیرازی، ناصر [سرپرست] (۱۳۶۹)، تفسیر نمونه (با همکاری جمعی از دانشمندان)، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۸. مک کوئیلان، مارتین (۱۳۸۴)، پل دومان، ترجمه پیام یزدانجو، تهران، مرکز.
۲۹. ملک ثابت، مهدی [گردآورنده] (۱۳۷۹)، یادنامه ابوالفضل رشیدالدین مبینی (جلد دوم)، یزد، نیکوروش.
۳۰. مولوی، جلال الدین (۱۳۸۲)، مثنوی، تصحیح رینولد الن نیکلسون، تهران، هرمس.
۳۱. مبینی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۵۷)، کشف الاسرار و عدة الابرار، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر.
۳۲. مبینی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۸۳)، کشف الاسرار و عدة الابرار (گزیده). تصحیح رضا انزابی نژاد. جامی.
۳۳. مبینی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۷۴)، لطیفی از قرآن کریم (برگزیده از کشف الاسرار و عدة الابرار) به کوشش محمد مهدی رکنی، مشهد، آستان قدس رضوی.
۳۴. نوایا، پل (۱۳۷۳)، تفسیر قرآنی در زبان عرفانی، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، نشر دانشگاهی.
۳۵. نیشابوری، ابوبکر محمد بن عتیق (۱۳۳۸)، ترجمه و قصه‌های قرآن کریم از روی نسخه موقوفه بر تربیت شیخ جام، به سعی و اهتمام یحیی مهدوی - مهدی بیانی، طهران، دانشگاه تهران.
۳۶. نیشابوری، ابوبکر محمد بن عتیق (۱۳۸۱)، تفسیر سورآبادی، تصحیح علی اکبر سعیدی

سیرجانی، تهران، نشر نو.

۳۷. نیشابوری، ابوبکر محمد بن عتیق (۱۳۴۷)، قصص قرآن مجید، به اهتمام یحیی مهدوی - مهدی

بیانی، تهران، دانشگاه تهران.

۳۸. هجویری، علی بن عثمان (۱۳۸۳)، کشفالمحجوب، مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمود

عابدی، تهران، سروش.